

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

رژین دتامبل - Régine Detempbel

برگردان از: حمید محوی

۲۵ فبروری ۲۰۱۴



روزنامه پیلوپ

روزی روزگاری شاهزاده ای بود که می خواست با یک شاهزاده خانم واقعی ازدواج کند. سرانجام یک شاهزاده خانمی پیدا شد، ولی گیسوانش زیر باران خیس شده بود و پالتوی او نیز به شانه هایش چسبیده بود.

ملکه پیر فکر کرد: «خواهیم دید!»، و رفت به اتاق خواب و تمام تشک و لحافها را از روی تخت برداشت و یک نخود روی تخت گذاشت، و با بیست زیر تشکی روی هم آن را پوشاند، و باز هم روی آن را با سی تشک دیگر پوشاند. در اینجاست که شاهزاده خانم شب را خواهد گذراند.

فردا صبح، از او پرسیدند که شب را چگونه گذرانده است. شاهزاده خانم جواب داد: خیلی بد! تقریباً چشم به هم نگذاشتم! خدا می داند که چیزی در این تخت بود! گوئی روی یک چیز خیلی سخت خوابیده بودم، تمام بدنم کیود شده است!»

اینگونه بود که پی بردند که او واقعاً یک شاهزاده خانم تمام عیار است، زیرا او نخود را احساس کرده بود.

هیچ کس نمی توانست پوستی به این حساسی داشته باشد، به جز یک شاهزاده خانم واقعی.

*

«می نویسم تا مرکز آرامشی ایجاد کنم. دیروز وحشتناک بود. چه مصیبتی است که من اینگونه در اضطرابم؟ بی امان می لرزم.»

سیلویا پلات، پوست را به عنوان موضوع اصلی اثری انتخاب کرده بود که به دلیل خودکشی در سال ۱۹۶۳ در سن سی و یک سالگی ناتمام باقی ماند. طی تمام زندگی جوانش، بر آن بود که علیه درد و رنج حضور خودش در دنیا، یعنی علیه درد و رنج در این دنیا زیستن مبارزه کند. [من خوشبخت هستم] ارّه حقیر و ازکار افتاده او بود. حرف تکراری او

«من در پوست خودم خوب می گنجم» بود. دوستار خارانندن پوست، یکی از اشکال کهن بازگرداندن خشونت به بدن، او در حد بخون انداختن پوست به خودش چنگ می زد. او می گفت که در کودکی به شکل درآوری تولد نوزاد دیگری را متحمل شده است، جدائی از همه چیز... من دیوار پوستم را احساس کردم. من هستم من. این سنگ یک سنگ است: در هم آمیختگی شگفت انگیزی که بین من و اشیاء جهان وجود داشت، دیگر از بین رفت.

«پوست به سادگی کنده می شود، مثل یک برگ کاغذ.»

سیلویا پلات بدون پوست به دنیا آمده بود. شاید دست ها، لب ها، پستان های مادرش سپر نرم و هوشمندی را که قادر باشد او را با زبری و زمختی جهان سازگار سازد برای او تدارک ندیده بود. زنده پوست کنده. جهان بیرون برای او مرزی بود با دندانهای ارّه ئی، که عبور از آن بدون جراحت ممکن نبود. سیلویا با تد زندگی می کرد. گرمای حضورش، بوی او، و حرفهایش، سیلویا از او تغذیه می کرد - تمام احساساتش از او تغذیه می کرد. بدون تد، چند ساعت بیشتر دوام نمی آورد، از حال می رفت، رنگش می پرید و از دنیا می رفت. ولی ضعف و ناسازگاری پوست او به عکس، قدرت خاصی در عملیات شاعرانه داشت. تا تجدید هر صفحه از منشور شکننده پوست، کار نوشتار جهان را برای او قابل زیست می ساخت.

«گردهمانی آرام داد، شکنجه شدم.»

پوست گشوده است. نه به روی سرو صداها بسته می شود و نه به روی حرفها، و نه حتی به روی نور شدید. پوست نشان لرزه یا سائیدن را نمی تواند نفی کند. پوست بدون پلک است. پوست، باید در هم شکسته شود و یا به رنگ تیره درآید. پوست به خودآگاه ما گسترش پذیر است، و آنچه را که حس می کنیم می فهمد. پوست تا ستاره ها بالا می رود. سیلویا بدون مرز است. او می تواند از بیرون ببیند که چگونه افکارش عمل می کند. او حتی می تواند از بیرون پیکره بدنش را ببیند. روزنامه های خصوصی او از سن هجده سالگی شروع می شود و بافته هایش را تا مرگش می تند، و تا زنده بود هر بامداد او را با پیراهنی تازه، محافظ و محکم می پوشاند. تمام این برگه های کاغذ نه تنها زمین ژیمناستیک برای تمرین اظهار ندامت و اعترافات روزمره و منبع اشعار آینده است، بلکه به ویژه دیواره های سومین مکان یعنی کمد لباس.

«پلکم باد کرده، سرخ و درد آور است، نگرانم می کند، روی لبم جوش زده، سرخی عجیب و غریبی است، و بعد هم این خستگی عصبی کننده، مثل تبی پنهان وجودم را می خراشد.»

روزنامه های سیلویا پلات یک جالباسی را تشکیل می دهد. روزنامه های سیلویا پلات از عروسک پشمی، دستمال گلدوزی شده، باند بهداشتی برای امور خصوصی، کلینکس مرطوب به اشک و آب دهان. روزنامه سیلویا نوار چسب زخم است.

پرمایگی و سیالی موادی که برای منزوی ساختن جهان بیرونی در روزنامه هایش به کار رفته فوق العاده است. او با باند پانسمان و پارچه نازک توری می نویسد. صفحه او قطعه ای پارچه است که خوب بافته شده و به شکلی است که گوئی می خواهد تن ناتمامش را با طعم تقلید نظم و دقت هندسی آشنا سازد. تن لش، ولی زنده که برای درمان - برای مقاوم شدن - نیازمند ره گیری این خط و نشان تنظیم کننده است.

برای تن مجروح، نوشتار بهترین میدان نبرد است، انگیزه مناسبی برای تقلید و برای باززائی و ترمیم خویشتن.

«ناگهان همه چیز تهدیدآمیز است، مسخره آمیز، مرگبار.»

روزنامه نگاریهای سلویا از دستهای مادر می گوید که هیچ گاه به اندازه کافی پوست او را محکم نساخته است که بتواند در مقابله با افسردگی، نگرانی و فراموشی کارا باشد. روزنامه ها اجازه می دهد که شخصیت ثانوی خودش را در جایگاه پوست تحقق بخشد که تداعی کننده ضخامت مهر و عاطفه مادری بوده و از این پس به فسیل تبدیل شده است. نوشتار یک روزنامه این وضعیت را تمدید می کند که نگاه مادر، نیت دستهایش، و شنود او ساخت مایه های آن بوده است. در این صورت باید بپذیریم که نوشتار روزنامه، هر روز پوست را ترمیم می کند.

ترمیم خودانگیخته بی پایان. باززائی خود انگیخته بی پایان.

هر روز صبح، سلویا با روزنامه اش خودش را به دنیا می آورد. اینگونه است که سلویا پیرنشده، اصطحلاک ناپذیر، تخریب ناپذیر می شود. هر روز بخیه دوز خوشبختی.

روزنامه ها قطعات عاریتی از نوشته ها و آثار نویسندگان دیگر و قطعاتی است که بارها وصله پینه شده، لباسی از نظریات بریده شده در بی نهایت ممکنات و تجربیات آزاد ادبی.

روزنامه ها چیزی است مثل باند پیچی. قشرهای همشکل، نواری از پارچه توری برای منزوی ساختن جراحی، و سپس رها کرن آن پس از هر دوره از درمان.

باید باور کرد که افسردگی در تماس با کاغذ پوست می اندازد.

*

«نامید پوست کنده» تک واژی است که ساموئل بکت آن را اختراع کرده است (۱). این تک واژ از دو کلمه «نامید

شده» و «پوست کنده شده» تشکیل شده است.

دیدیه آنزیو (۲) روانکاو بر این باور است که فرانسویس بیکن همان آدم «نامید پوست کنده»ی ساموئل بکت است. او می گوید فرانسویس بکن نقاشی است که خمیر رنگ را به شکلی روی تابلو پرتاب می کند که گوئی بالا آورده، یا مثل مدفوع دفع کرده، و یا مثل وقتی که انزال می کند. مایع سیال به شکل بی انتها به بیرون از تابلو سرازیر می شود. فرانسویس بیکن شخصیت های نامید و درهم شکسته و پر درد و رنج را غالباً در حال نشسته، با تکیه روی عضلات شانه ها، ساق پا، کپل ها بازنمایی می کند. دیدیه آنزیو در این مورد می گوید، خویشتن [من] به عنوان عضله جایگزین خویشتن [من] به عنوان پوستی شده که به اندازه کافی روی آن تأکید نشده است.

من دردمند و متغییر که هرگز به چهره انسانی خود دست نیافت، چهره ای با پوست کشیده، با خطوط و خصوصیات چهره نگارانه هوشمند. اما زیر این زخم های باز شده، تابلو همان باند زخم پیچی خواهد بود.

درماندگی از گمگشتگی محدوده ها. ترس از بلعیده شدن در هوا، فضاء، یا خورده شدن توسط اشیاء. حتی اشک ها می سوزاند، بلور نمکی که روی عضلات عریان فرود می آید.

مصلوب شدن در کوچکترین احساسات. مسیحای مصلوب در پوست خویشتن.

پی نوشت

1) Désespécé (désespéré + dépecé)

2) Didier Anzieu

دیدیه آنزیو، روانکاو فرانسوی

« Journal de Pénélope »

in Petit éloge de la peau.

Ed Gallimard, 2007